دیالکتیکِ تعاملیِ حوزهٔ عمومی و دولت

تقی رحمانی

کانون آرمان شریعتی

Sco1385@Gmail.com

شماره مقاله : ۱۰۱۴

تعداد صفحه : ۹

آخرین بررسی : ۸۷/۰۷

تاریخ تحریر : ۰۰۰۰

www.shandel.org

موضوع : استقرار در کجا، دولت یا حوزهٔ عمومی؟

دیالکتیکِ تعاملیِ حوزهٔ عمومی و دولت

استقرار در کجا، دولت یا حوزهٔ عمومی ؟[1]

مقدمه

تسخیرِ دولت برای تحققِ آزادی، دموکراسی، پیشرفت و عدالت، راهبردِ تعیین کنندهٔ جریاناتِ سیاسیِ صد سالهٔ اخیر در جامعهٔ ما بوده است.

مبانیِ نظریِ این تسخیر در نزدِ جریانِ لاییکِ لیبرال، آرای هابز، و در مبنای نظریِ چپِ مارکسیستی دیدگاهِ لنین بوده که باورهای لنین در موردِ تسخیرِ دولت، متأثر از نظریهٔ دیکتاتوریِ پرولتاریای کارل مارکس فیلسوفِ بزرگِ آلمانی است.

در نزدِ مذهبی‌های روشنفکر در دو گرایشِ آزادی‌خواه و دموکراتِ آن، دیدگاهِ "سربدارانی ـ هابزی" و "سربدارانی ـ لنینی" حاکم بوده و می‌باشد. تسخیرِ دولت برای استقرارِ پیشرفت و آزادی و عدالت، مبتنی بر این باورِ صحیح است که در جوامعِ جهانِ سوم، بدونِ کارِ پروژه‌ای نمی‌توان به مقصدِ کامیابی برسد. در کارِ پروژه‌ای مثلثِ "مردم"، "روشنفکران و جریاناتِ سیاسی" و "دولت" باید در رابطهٔ تعاملی و نه تقابلیِ صرف، حرکتِ توسعه و پیشرفت را تحقق دهند. در میانِ روشنفکرانِ مسلمان، دکتر شریعتی و مهندس سحابی، این ویژگی را به خوبی درک کردند.

نظریهٔ "دموکراسیِ متعهدِ" شریعتی و دیدگاهِ "توسعهٔ متوازنِ" مهندس سحابی مبتنی بر این باور است. مهندس بازرگان نیز بر این باور بود که با وجودِ دولتی که در جهتِ پیشرفت، توسعه و آزادی نباشد، فعالیت‌های فرهنگی و حتی ساختنِ نهادهای مدنی چندان کارساز نیست. اگر چه او نهاد ساز بود و چندین نهاد از خود به یادگار گذاشت.

تجربه نشان داده که جریاناتِ فکری ـ سیاسی، با دیدِ مزیتِ فرهنگی و "فکری ـ سیاسی"، مدام در میانِ این دو مزیت و ویژگی در نوسان هستند و به تناسبِ شرایط به یکی از دو عاملِ مزبور بیشتر تأکید می‌کنند. این شاخصه در جریاناتِ معروف به ملی ـ مذهبی به دلیلِ فعالیت در حوزهٔ عمومی

بسیار بارزتر است. شاخصهٔ مهمِ این جریانات، زیستِ مَحفلی در حوزهٔ عمومی حتی در بدترین شرایطِ اجتماعی ـ سیاسی در جامعه می باشد که دارای نقاطِ قوت و ضعفِ مخصوص به خود است.

فقدانِ بسترِ مناسب در فعالیت‌های فکری ـ فرهنگی یعنی فقدانِ نهاد و کانونِ مستقلِ علمی و پژوهشی در جامعه، کمبود و ناکاراییِ احزاب و جریاناتِ سیاسیِ طرفدارِ دموکراسی و عدالت به‌دلیلِ فقدانِ نهادهای مدنی که طبقاتِ اجتماعی را در نهادها و اصناف و سندیکا و غیره متشکل کنند، موجبِ آن می‌گردد که نوسان از فرهنگ به سیاست و سیاست به فرهنگ، با انباشتِ تجربه و نیرو سازی و پرورشِ نیرو همراه نشود. چنین نقصانی دولت را در موقعیتِ بالادستی و جامعهٔ مدنی را در وضعیتِ پایین دستی قرار می‌دهد.

درنتیجه، سرنوشتِ نیروی آزادی‌خواه در مواجهه با دولت یا تسلیم‌طلبی یا جدال است که نتیجهٔ این جدال و تسلیم‌طلبی به دموکراسی منجر نمی‌شود؛ زیرا اگر دولت برندهٔ جدال شود وضعیتِ موجود ادامه می‌یابد و گاه پاشنهٔ درِ قدرت به نفعِ جریانات می‌چرخد و با ورودِ جریانات به دولت به هر شکلِ ممکن، استمرارِ وضعیتِ گذشته، با نام‌ها و ویژگی‌های جدید ادامه می‌یابد. چون دولتِ مدرن در جوامعِ پیرامونی دارای ویژگیِ مخصوص به خود است که می‌توان نامِ آن را وضعیتِ شبهِ‌مدرن نامید که این وضعیت به دلایلِ ضعفِ حوزهٔ عمومی و عدمِ سازمان‌دهیِ جامعه در صنف و حزب، منجر به آن می‌شود که دولت با توجه به اختیاراتِ نظارت‌ناپذیرِ خود، روند و روالِ نظارت‌ناپذیری را استمرار دهد که نتیجهٔ آن بازتولیدِ وضعیتِ گذشته با نام‌ها و چهره‌ها و شعارهای جدید است.

حال اگر باور کنیم که بدونِ دولت، جریانات و احزابِ سیاسی، روشنفکران و مردمِ متعین شده در نهاد و اصناف در حوزهٔ عمومی، راهِ توسعه و پیشرفت در جامعه همواره نمی‌شود و دولتِ شبهِ‌مدرن عاملِ قدرتمندی در عدمِ شکل گیریِ احزاب و نهاد و اصناف در جامعه می‌باشد و در یک کلام مانعِ سازماندهیِ جامعه در خود می‌شود، می‌باید برای نظارت و چرخشی کردنِ دولت به‌عنوانِ موتورِ توسعه و پیشرفت، در جایگاهِ دیگری پایگاهِ قدرتمندی تدارک دید. چرا که ورودِ فی‌الجمله در دولت، بدونِ پشتوانه در حوزهٔ عمومی، موجبِ تحلیل رفتن در ساختارِ غیرِمولد و بوروکرات و نظارت‌ناپذیرِ دولت می‌شود.

ویژگیِ دولتِ شبهِ‌مدرنِ غیرِ توسعه خواه و غیرِ عدالت گرا

عللِ این ویژگی را می‌توان در سه عاملِ مهمِ ساختارِ دولتِ شبهِ‌مدرن در جامعه بازجستجو کرد.

۱. خصلتِ ساختاریِ بوروکرات امنیتی ـ رفاهی

۲. عدمِ ارتباطِ ساختارِ قدرتِ سیاسی با سامانِ اجتماعیِ جامعه که همانا طبقات و اقشارِ سازمان داده شده در نهاد و اصناف و غیره می‌باشند.

۳. فقدانِ بانیِ مدرن برای چرخشِ دولت، چون احزاب و سازمان‌های سیاسی به دلیلِ فقدانِ گستردگیِ سازمانی و حزبی و فقدانِ ارتباط با سازمان‌های اجتماعی، بانیِ اصلیِ چرخشِ دولت نیستند.

علاوه بر این سه ویژگی، درآمدِ نفتیِ انبوه که دولت را از مردم بی‌نیاز می‌کند و لشکرِ کارمندان و حقوق بگیران، دولت و همچنین دولتِ سوبسید دهنده در شرایطِ رفاهی، در عمل به جای نیاز به مالیاتِ مردم، مردم را به خود نیازمند می‌کند.

پس استقرار در دولت به معنی تضمینِ دموکراسی و پیشرفت نیست، حتی اگر استقرار یافته گانِ جدید در دولت با هر روشی دموکرات و طرفدارِ آزادی باشند. چرا که با وجودِ ویژگیِ این دولت و حاکمیت، چند رویکرد امکانِ وقوع دارد : نیروهای طرفدارِ حفظِ قدرتِ به دست آمده، حتی به خاطرِ حفظِ دولت برای موفقیت در آینده و خدمتِ به مردم، در برابرِ احزاب و حوزهٔ عمومیِ نیمه جان اما هیجان‌زده که خواسته‌های "به حق" و "نا حق" دارند، مقاومت می‌کنند. نتیجهٔ این مقاومت، استهلاکِ احزاب و حوزهٔ عمومیِ بیرونِ از دولت است که به قدرتِ متمرکز و نظارت ناپذیرِ دولت می‌انجامد.

تجربهٔ برخوردِ رضاشاه با احزاب و جریانات از ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴ ه.ش، یا برخوردِ دولت با خواسته‌های به حق و نا حقِ جریانات و نهادهای نیمه جان و هیجان‌زده در سال‌های ۱۳۵۸ ه.ش تا ۱۳۶۰ ه.ش، نمونه‌ای از این تجربهٔ تکراری است، که امکانِ وقوعِ چندبارهٔ آن در آینده هم وجود دارد.

تجربه نشان داده که در موقعیتِ استقرار در حاکمیت، نیروهای طرفدارِ آزادی و عدالت و پیشرفت، به خاطرِ شرایطِ گوناگونِ اجتماعی و ساختارِ دولت، زودتر از نیروهای طرفدارِ شدتِ عمل، از روندِ قدرت و تصمیم‌گیری حذف می‌شوند که نتیجهٔ آن حرکتِ دولت به سوی شدتِ عمل و قدرت یافتنِ بیشتر است که محصولِ این حرکت، دور شدن از نقشِ "بازیگرِ فعالِ موتورِ توسعه" است.

تحول در نقطهٔ عزیمت و استقرار در حوزهٔ عمومی

وجودِ دولتی با ویژگیِ "موتور و نیروی محرکهٔ توسعه بودن"، ضرورتِ نظارتِ برآن و چرخشی و قانونمند بودنِ آن را ضروری می‌سازد.

چنین نظارت و کنترلی بر دولت، از درونِ آن، امکان پذیر نیست، بلکه باید در جای دیگری مستقر شد تا بتوان به نیتِ خود یعنی (داشتنِ یک) دولتِ توانمند در راهِ انجامِ توسعه و عدالت و آزادی نایل آمد.

این استقرار در حوزهٔ عمومی با نهادسازی و صنف‌سازیِ حداقلی در حدِ ممکن در شرایطِ غیرِجنبشی و تبلیغِ این باور و گفتمان در میانِ مردم و روشنفکران ممکن است؛ که در شرایطِ گشایشِ فضا در جامعه می‌باید به جای تسخیرِ یکپارچهٔ دولت، با استقرار در حوزهٔ عمومی، جامعه را قدرتمند کرده و همچنین سهم‌خواهی در دولت و سیاست را به میزانِ توان و قدرتِ اجتماعیِ هر جریان مطرح و طلب نمایند.

از همین منظر است که دیدگاهِ شریعتی و سحابی و حتی مهندس بازرگان موردِ "نقد" و "تکمیل" قرار می‌گیرد. چون در عینِ حال که تأکید می‌شود بدونِ کمکِ دولت امکانِ توسعه و عدالت و آزادی وجود ندارد، اما تسخیر و استقرار در دولت بدونِ "حوزهٔ عمومیِ نظارت گر" موجب نمی‌شود که دولت وظیفهٔ اصلیِ خود را انجام دهد. تجربهٔ تاریخِ معاصرِ ما، نشانگرِ این واقعیتِ ناخوشایند است.

پرسشِ دیگر این است که دولتِ شبهِ‌مدرن اجازهٔ شکل گیریِ حوزهٔ عمومیِ قوی را در جامعه نمی‌دهد، پس می‌باید با استقرار در دولت، حوزهٔ عمومیِ قدرتمند را ساخت. این دیدگاه قابلِ بررسی است، اما با طرحِ این پرسش در کنارِ این مساله که استقرار در دولت بدونِ داشتنِ حوزهٔ عمومیِ قوی، به معنیِ

فراموش کردنِ دغدغهٔ بنیادینِ پیشرفت، دموکراسی و عدالت در جامعه است، در رابطه با مجموعِ دولت و حوزهٔ عمومی به پارادوکس یا رابطهٔ متعارضِ غیرقابلِ حل می‌رسیم که جوابِ آن این می‌شود که دردِ ما بی‌دواست.

چرا که در صد سالِ گذشته، نظریهٔ استقرار در دولت یا تسخیرِ دولت برای خلقِ دموکراسی پاسخ نداده است، که یکی از نمونه‌های بارزِ آن نخست‌وزیریِ بازرگان و استعفای وی بعد از چند ماه و بازگشت به حوزهٔ عمومیِ سیاسی و حوزهٔ عمومیِ نهادهای اجتماعی بود. آن هم حوزهٔ عمومیِ بسیار نحیفی که به هر حال ماندگار بود؛ چرا که در تاریکی‌های اجبار و فشار بر جامعه، همانندِ مقصدی از دور سوسوی امید می‌زد، آن قدر که بانگِ جَرسی می‌آید، اما آنسان نیست که تحولی اصولی را سبب شود. اما نتیجهٔ استقرار در دولت و ماندن در آن بدونِ وجودِ حوزهٔ عمومیِ قوی، به رنگِ قدرتِ نظارت‌ناپذیر درآمدن است و عاقبتی به همراه ندارد. حتی اگر بتوان بردبار و سالم هم در دولت و قدرت ماند، اما چون کارِ چندانی پیش نمی‌رود، موجبِ دل‌سردیِ مردم و رفتن از دل و دیدهٔ جامعه می‌شود؛ مانندِ تجربهٔ هشت‌سالهٔ آقای خاتمی مبنی بر ماندنِ در دولت. حال اگر رابطهٔ میانِ حوزهٔ عمومی و دولت این گونه پارادوکس و متعارض باشد، لااقل رفتارِ بازرگانی و مصدقی یعنی ماندن بر سرِ برخی اصول و زیستن در حوزهٔ عمومیِ ضعیف، لااقل موجبِ خوش‌نامی و ماندگاری در یادها می‌شود که می‌تواند الگویی در راستای تلاش برای طرفداری از عدالت و پیشرفت و آزادی باشد.

فراتر رفتن از موقعیتِ تعارضی (پارادوکس) حوزهٔ عمومی با دولت

ضرورتِ درکِ نقشِ دولت را در آرای دکتر شریعتی، مهندس سحابی و حتی مهندس بازرگان گوشزد کردیم. حال علاوه بر طرحِ این تحلیل که هر تحولِ مثبتِ بنیادین به تعاملِ مردم، روشنفکران و دولت نیازمند است، می‌باید اشاره کرد که این توفیق با اتخاذِ راهبردهای اصولی امکان‌پذیر است.

می‌بایست به این مساله پرداخته شود که چگونه می‌توان در تحققِ هدفِ "تعاملِ مردم، روشنفکران و دولت" موفق شد. به‌عبارتی برای فرار از دورِ تسلسلیِ کم‌دستاورد و پرهزینهٔ تحولاتِ سیاسی ـ اجتماعی که با هدفِ تسخیرِ دولت انجام شده، می‌باید استقرار در حوزهٔ عمومی برای حضورِ مؤثر در دولت را هدف‌گذاری کرد و به رابطهٔ تعاملیِ میانِ دولت و حوزهٔ عمومی اندیشید. جا انداختنِ این هدف به‌جای هدفِ تسخیر دولت، نیاز به خلقِ گفتمانِ

تعاملِ حوزهٔ عمومی و دولت دارد که هم "حوزهٔ عمومیِ مستقل و قویِ بدونِ توجه به دولت" را باور ندارد و هم به دیدگاهِ "تسخیرِ دولت بدونِ توجهٔ اصولی به حوزهٔ عمومیِ قوی" منتقد است.

خلقِ گفتمانِ "تعاملِ حوزهٔ عمومی با دولت" در شرایطِ فعلی به‌عنوانِ هدفی که گذار به دموکراسی را در جامعه ممکن می‌کند و تحولِ بنیادین را سبب می‌شود، الزاماتِ راهبردیِ خود را طلب می‌کند که باید به آن توجه کرد.

آزمونِ آزموده خطاست. حرکتِ تسخیرِ دولت، چه در حالتِ جدال با دولت و چه در وضعیتِ استقرار در دولت، پرهزینه و کم‌دستاورد است. از طرفی دیگر، حرکتِ صنفی و مدنی بدونِ توجه به فعالیتِ سیاسی، به انفعال کشیده می‌شود.

به‌عبارتی، رابطهٔ اصولیِ مردم با روشنفکران، آرمانِ بلندِ شریعتی، بازرگان و مصدق بود. چنین آرمانی به سازمان‌دادنِ جامعه در خود نیاز دارد. از گذشته تاکنون در فضاهای ایجاد شده از چنین امکانی استفاده نمی‌شود و احزاب و سازمان‌ها در شرایطِ نیمه‌باز و شبهِ‌دموکراسی، افراد و نهادها را وابسته به خود می‌کنند و به مسالهٔ "سازمان‌دادنِ آنان در خود" که همان نهادسازیِ مدنی است، توجه ندارند. تحققِ چنین امری در شرایطِ شبهِ‌دموکراسی ممکن است و فضای مناسب در جامعه ایجاد می‌شود، اما راهبردِ تسخیرِ دولت یا مواجههٔ شدیدِ با آن، موجبِ بسته‌شدنِ فضا می‌گردد.

به‌نظر می‌رسد که خلقِ "گفتمانِ تعاملِ دولت و حوزهٔ عمومی" با توجه به نقشِ دولت در توسعه، پیشرفت، عدالت و آزادی، هم مؤثرتر از "گفتمانِ تسخیرِ دولت" است و هم کاراتر از "گفتمانِ حوزهٔ عمومی بدونِ توجه به دولت".

به‌هر حال امکانِ حلِ تعارض در دولتِ شبهِ‌مدرن با حوزهٔ عمومی با خلقِ گفتمانی مشترک به پروسهٔ دموکراسی می‌رسد.

پس ضروری است که آمادگی لازم را برای فعالیتِ دارای راهبردِ اصولی (تقویتِ حوزهٔ عمومی) کسب نماییم و برای طولانی کردنِ فضای شبهِ‌دموکراسی جهت رفتن به فضای دموکراسیِ معقول آماده بوده و به قبضه کردنِ دولت نیندیشیم و آب را گل نکنیم چون در گل‌آلود کردنِ فضا، قدرت‌مندانِ

غیرِ دموکرات سودِ خود را می‌برند و نصیبِ مردم از فضای غبار آلود بسیار کم خواهد بود.

خاتمه

به عبارتی دوراهیِ توسعه و مدرنیته[۲] یا تجدد را می‌توان با افزودنِ نگاه به تقویتِ حوزهٔ عمومی محقق کرد. چرا که مسیرِ تجدد در جوامعِ پیرامونی با بن‌بست روبه‌روست. پروژهٔ توسعه نیاز به همراهیِ دولت با مردم و روشنفکران و طرفدارانِ آزادی و عدالت دارد. زیرا با وجودِ دولتِ شبهِ‌مدرن[۳] این هدف عملی نیست. این دوراهی با افزودنِ نقشِ حوزهٔ عمومی در تعاملِ با دولت می‌تواند به یکدیگر نزدیک و بعد متصل گردد تا شاید به این ترتیب سیری بومی‌شده برای تحول را طی نمود.

اما قبل از تعیینِ تحققِ راهبردیِ هر دیدگاه و نظریه‌ای، شناختِ بهترِ دولت و ساختارِ آن و شناختِ جامعه و روابط و مناسباتِ آن لازم می‌آید، چرا که ترجمه‌اندیشی و خلقِ راهبرد بر اساسِ تئوری‌های وارداتی بر مشکلات خواهد افزود.

به عنوانِ نمونه حتی اندیشمندانِ بومیِ ما که مغلوبِ مَحضِ ترجمه‌اندیشی نشدند، اگر با توجه به شناختِ جامعه و دولت در جامعهٔ ما الگو می‌دادند، شاید بر برخی از ایده ـ نظرهای خود تبصره‌ها و اصولی معین وارد می‌کردند که موردِ سوءِاستفادهٔ دیگران قرار نگیرد.

امروزه بیشتر لازم می‌آید که با نقدِ انواعِ دیدگاه‌های طرفدارِ پیشرفت و تجدد، بدونِ شتاب در تصمیم‌گیری، انباشتی از تجربیاتِ گذشته و جوامعِ دیگر را به مقایسه بگذاریم که آنگاه محصولی مبارک از این تجربیات متولد خواهد شد.

بی‌گمان تعاملِ حوزهٔ عمومی با دولت و استقرار در حوزهٔ عمومی برای سهم‌خواهی در دولت یک پیشنهادِ راهبردیِ قابلِ نقد و بررسی است.

۱. این مقاله در ماهنامهٔ نامه شمارهٔ ۴۵ به چاپ رسیده است.

۲. ماهنامهٔ نامه. شمارهٔ ۴۳، مقالهٔ دوراهی مدرنیته و توسعه، تقی رحمانی.

۳. سیاست نامهٔ شرق. دولتِ شبه‌مدرن، تقی رحمانی.